

صابر امامی : حافظ و هویت فرهنگی ایران



- صاحب انبار: حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی
- مدیر مسئول: محمدعلی دم
- سردبیر: محمدرضا توکی
- مدیر هنری: فرزاد افشاری
- اجرا: بهمان سرافیت
- هماهنگی: میزگان فرای کسمایی
- نمونه خوان: حمید طارقی
- حروفچینی: لیتوگراف، چاپ و
- بستن: مؤسسه انتشاراتی سور
- تلفن: ۳۹۴۲۸۳
- نشانی: خیابان حافظ، خ. وشت
- شماره: ۲۲ - تلفن: ۶۳۱۲۲۷۴



مجموعه شعرها

- محمدچواد محبت،
- حسن صادقی پناه، سید
- جعفر مزبوی
- سالحی، حبیب الله
- بخشوده، حسن بهرامی،
- محمود منجری، علیرضا
- صابری، سید اکبر
- میرجعفری

- محمد باقر کلاهی اهری
- محمدعلی حضرتی،
- کورش ادیم
- ایرج زبردست، شادی
- پرویزی، جلیل فخرایی،
- سیدمحمدعلی رضا زاده،
- ناصر ولی محمدی
- مصطفی محمدی خراسان،
- مهدی چناری، امیر علی
- مصدق، صابر امامی
- رجب افشنگ، حسین
- قاسمی، حبیب پیام،
- مظفری ساوچی
- ایما، پژمان جعفر اوغلی
- عباس باقری، جعفر
- کریمی جویباری، جلال
- علوی، وحید دانا
- اسماعیل فیروزی، علی
- فرمند، سیدعباس
- طالبی، جلیل واقع طلب
- مهدی شاه خواست،
- زهرا خسروی، سیداحمد
- ادبی، مهرداد بخشی زاده
- صالح محمدی امین،
- بهادر باقری، هرمز
- بابادی، عبدالرضا
- فریدزاده

xalvat.com

مقاله ها

- معنی بی عبارت هیچ
- طراوت نثار و عبارت
- بی معنی به هیچ نشاید /
- شمس قیس زای
- ورودی به شرح سودی /
- بهادر باقری
- حافظ و هویت فرهنگی
- ایران / دکتر صابر امامی
- گفت و گو با محمدباقر
- کلاهی اهری / سیدمحمد
- حسینی
- غزل سرایان مشروطه /
- محمدرضا روزبه
- مانلی و جستجوی تپه
- ارزشهای مسمالی / شهرام
- یوستن
- سیری در دامنه های
- حیدر بابا / ابو الفضل حوی
- پیشینه نوگرایی در میراث
- شعر عربی / ترجمه
- موسی یدج
- تحلیل سروده ای از آنتونیو
- ماچادو / ترجمه سید
- احمد نادیمی
- چشم به راه آن پیرو متمدن /
- ترجمه قریب کلهر
- شعر افریقا / قریب
- حسن زاده

مقاله ها

- درباره چیزهای ساده
- پیچیده / ترجمه محمدرضا
- ترکی
- مردم میان شمع شدن و
- شکفتن / ترجمه فوئده
- مصطفوی
- شهرست بسامدی اوزان
- عروضی / عبدالغفار
- پرهیزی
- کارگه خضر معانی /
- فریدون اکبری شلمه ای
- آسمان دو امپایر کهن /
- ترجمه محمدرضا توکی
- پایان نامه های تحصیلی /
- عصمت اسماعیلی
- دومین کنگره شعر امروز /
- مهرنوش فیک بستند
- شعر در ویرایش و
- کوتاه کردن مطالب آزاد
- است.
- مطالب فرسالی بازگردانده
- نمی شود.
- مطالب ارسالی باید به
- صورت تایپ شده یا با خط
- خوانا و روی یک طرف
- صفحات نوشته شده باشد و
- حجم یک مقاله از ۳۰۰۰ تا
- ۳۵۰۰ کلمه فراتر نرود.
- مقالات تحقیقی باید مستند و
- با ذکر کتاب شناسی کامل
- ارائه شود.
- مترجمین محترم باید اصل
- مطلب ترجمه شده را به
- ضمیمه اثر ارسال کنند.



ایلهایی ترین خدایان ایران آریایی، «آسمان» است. آسمان از خدایان بزرگ ایرانیان قبل از زرتشت، خدایی است رحیم و جبار و دروغ بزرگترین گناه در پیشگاه اوست.^۱

آریایی ها به ارواح معتقد بوده اند، ارواحی که مضر بودند و زیان آور و ارواحی که مفید بودند و سودآور. آنها از ارواح مضر متنفر بودند، آنها را لعنت می کردند، اما هیچ گاه در صدد فراهم آوردن رضایت خاطر آنها بر نمی آمدند تا به وسیله قربانی دادن، ابرار و عبادتهای مختلف غضب ایشان را به رحمت تبدیل کنند.^۲

یکی دیگر از خدایان ایران باستان «میتره» یا مهر می باشد. مهر خدای پیمان، مالک چراگاههای وسیع، نگهبان خستگی ناپذیر و حامی درستکاران است. چیزی از نظر او پنهان نمی ماند زیرا «میتره» چشم روز و خورشید غروب ناپذیر است.^۳

مؤمنان به مهر بر این باور بوده اند که مهر در هیئت یک جوان با کلاهی مخروطی در کوهی ظاهر می شود و چوپانان او را می بینند. او گاوی را می کشد و از خون گاو به هر دشمنی که باشیده می شود گیاه می روید با توجه به اینکه گاو سمبل آفرینش است و نشانه ویش، می بینم که مهر برای ایرانیان، ویش، حاصلخیزی و باروری را به ارمغان می آورد.^۴ و بعد با حمله اسکندر، مهر پرستی از شرق به غرب کشیده می شود و جالب است که در غرب، بیش از ایران دوام می آورد و در حدود پنج قرن، همزمان با مسیحیت زندگی می کند و تأثیرات عمیقی بر آیین کلیسا می گذارد. طووری که روز ۲۵ دسامبر، روز تولد عیسی، همان روز تولد خدای مهر به حساب می آید و امروز نیز روز تعطیلی مسیحیان که روز عبادت و روز کلیسا نیز می باشد

«فرهنگ یا تمدن، مجموعه پیچیده ای است که دربرگیرنده دانشتیهها، اعتقادات، هنرها، اخلاقیات، قوانین، عادات و هر گونه توانایی دیگری است که به وسیله انسان به عنوان عضو جامعه کسب شده است»^۵. با این تعریف «تابلور» از فرهنگ وارد بحث می شویم. برای ادای حق مطلب، ناچار از گذری فشرده به تاریخ فرهنگی ایران خواهیم بود. وقتی سخن از ایران به میان می آید از لحاظ جغرافیایی جلگه یا فلاتی که از سمت غربی دریای خزر شروع می شود و از ساحل جنوبی او رد شده و باز در سمت شرق، خراسان و شمال خراسان را دربر گرفته تا مرزهای مشترک هند و چین ادامه پیدا می کند و قسمتی در جنوب همین نوار جغرافیایی که به عراق و خوزستان و میستان امروز ختم می شود به ذهن می آید، یعنی همان مناطقی که در آن روزهای شکل گیری تمدن ها میزبان جماعتی از آریایی ها شد که از شمال هجرت کرده بودند.

قومی که در فلات ایران ساکن شدند سه طایفه بودند: مادها، پارس ها و پارت ها. مادها در شمال غرب ساکن شدند و زودتر از بقیه به حکومت و نظام رسیدند. پارس ها در جنوب و جنوب غربی بودند که بعدها در یکپارچه کردن سرزمین پهناور ایرانی، مادها را نیز به زیر سلطه درآوردند و پارت ها نیز در نواحی خراسان و خوارزم پراکنده بودند.

طبیعی است در این سرزمین، قبل از هجوم میل آسای مهاجرین، انسانهایی بومی یافت می شدند و برای خود اعتقادی و اندیشه ای داشته اند. آنها با مهمانان ناخوانده چگونه اختلاط کرده اند و تا چه حد بر هم تأثیر گذاشته اند، تاریخ از چگونگی جریان پرده بر نمی دارد، اما نشانه هایی هر چند کم رنگ، به دست می دهد. آثار و نشانه ها می گوید یکی از قدیمی ترین و

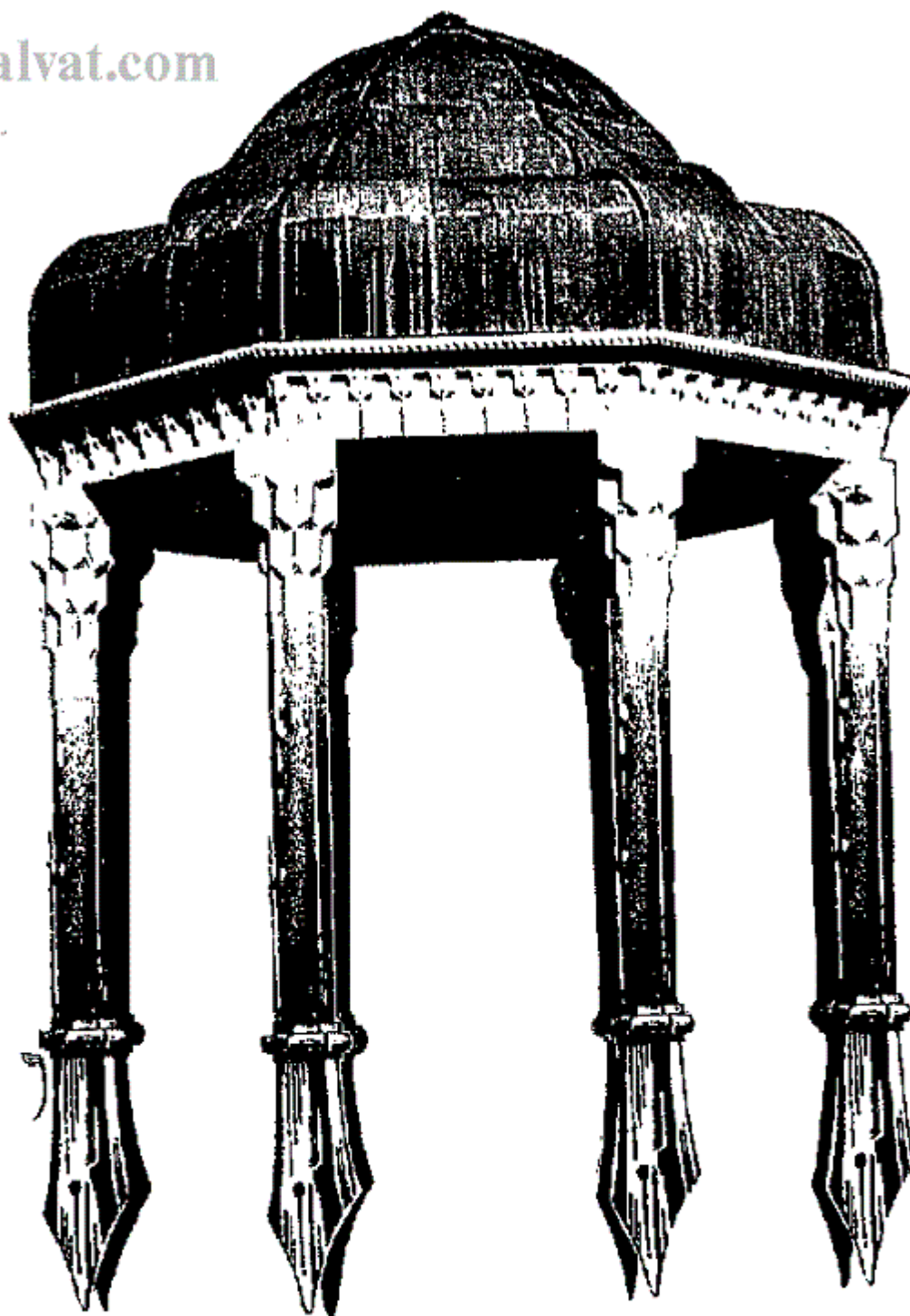
xalvat.com

دکتر صابر امامی

حافظ و هویت



xalvat.com



فرهنگی ایران



کشور رقیب، یعنی روم بود، در ایران گسترده شود، ولی بعدها با پیدایش فرقه تسطوری در مسیحیت و مخالفت آنان با امپراتوری روم و پناهندگیشان به ایران، سیاست به حضور و نفوذ این فرقه مسیحی در ایران پاسخ مثبت داد و بعد از آن مسیحیت نیز در این سرزمین رشد کرد.^{۱۱}

یکی دیگر از اندیشه هایی که با بحث حاضر ارتباط دارد، دین مانی است. او در قرن سوم میلادی در یکی از روستاهای بابل زاده می شود، از زرتشت شنویت را می گیرد و اخلاق و سلوک را از یودا و از گنوسی ها، معرفت و ینش را اخذ می کند و این ها را با تعالیمی از مسیحیت درهم می آمیزد و آئینش و دین خود را پی می ریزد. در جهان بینی او، دنیا بین دو حکومت ظلمت و نور تقسیم شده است. ظلمت به نور حمله می کند و تمام آن را می بلعد. سپس تکه هایی از نور را می شوند که ستارگان و ماه ... می باشند. اینک پسر در آمیزه نور و ظلمت باقی مانده است و باید با ریاضت های سخت و توافرها، نور را از ظلمت تن رهایی بخشد و نجات دهد. پیروانش به «صدیقان» و «سماعین» تقسیم می شدند و صدیقان در ریاضت تابد انجا پیش می رفتند که حس و شهوت تناسل را در خویشتن می کشتند. این آیین به دلیل روحیه شدید صوفیگری و اعراض از دنیا و ... به شدت در میان عامه مردم که از کمترین امکانات

یکنتمه است. و یکنتمه در زبان انگلیسی همان «Sunday» به معنی «روز آفتاب» است و خیلی از مسائل دیگر مثل غسل تعمید، نان فطیر و ... که در مسیحیت به چشم می خورد در مهرپرستی یا میترائیسم نیز بوده است. اصلاً فقط به همین قناعت یکنتم که به نیایش خورشید در شاهنامه نیز اشاره شده است؛ آنجا که ویشتماسب در نوپهار بلخ این عبادت را انجام می دهد:

نیایش همی کرد خورشید را
چنان دیله بد راه چمشید را

بهین نامه باستان، ص ۳۵۹

یکی دیگر از آیین های آریایی، همان آتش پرستی یا آیین مغان است. این آیین که غیر از زرتشتی گری است، آیینی است بر پایه آتش پرستی، که آب و هوا و آتش و خاک را مقدس می داند و آلودن آن را جایز نمی شناسد، و به این ترتیب اجازه دلن مرده را نمی دهد؛ چرا که مرده نجس است و خاک را می آلود.

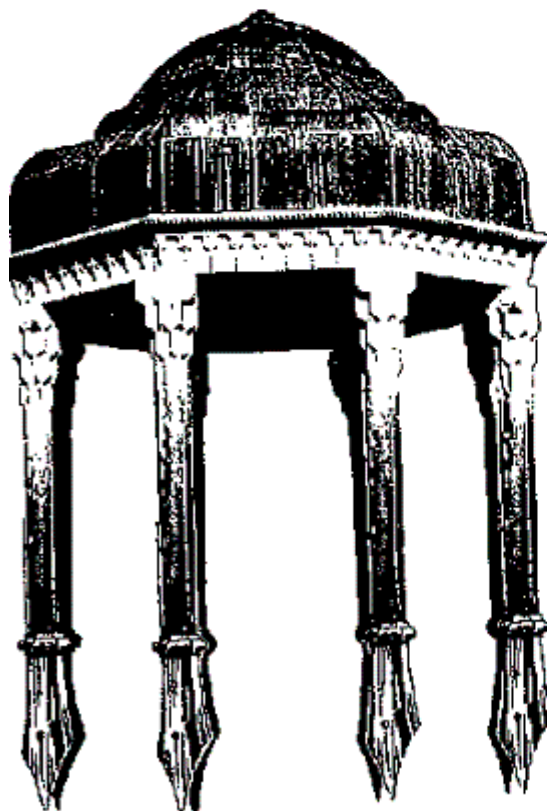
این آیین اهرمن را به عنوان یک نیروی مستقل قبول دارد و البته در این زمان مغ به معنای جادوگر به کار می رود و بعدها در اوستا از واژه «مغ» به معنای «شاد» استفاده می شود.^{۱۲}

زرتشتیگری از ادیان فراگیر ایران قبل از اسلام است. آیین زرتشتی برخلاف شهرتش آیینی است توحیدی، که بر پایه آئینش پاک، گفتار پاک و کردار پاک استوار است. زرتشت اهورا مزدا را به عنوان خدای قادر متعال می ستاید، اما عقیده دارد که در نظام جهان دو نیرو و کشش در تلاش اند؛ «انگرو» مینو» و «سپنته مینو» یعنی خرد خبیث و خرد مقدس.

جهان در رزم جاودانه خویشی و بدی حیات دارد و انسان در این کشاکش سیدی و سیاهی، صاحب مسئولیتی بسیار سنگین است. او باید با پندار و گفتار و کردار نیکش یعنی در درون و بیرون، در آفاق و انفس برای پیروزی حق، پاکی، طهارت و سیدی بر بدی و باطل و آلودگی و پلیدی، کمک کند. زرتشت با شراب خواری و قربانی کردن حیوانات مخالف است.^{۱۳} زرتشت به جهان آخرت اعتقاد دارد و سنجش اعمال را معتقد است. بل صراط را می شناساند، کسانی که از پل می گذرند به بهشت می روند، و آنها که سقوط می کنند به جهنم می روند و کسانی که میزان گناه و ثواب آنها برابری می کنند در «همسنگان» دنیای آرام، فرو می روند.^{۱۴}

یکی دیگر از ادیان ایران قبل از اسلام، دین بوداست. «هوان تانگ» جهانگرد چینی که در دوره سامانیان، ایران را دیده است، می گوید در بلخ بیش از صد معبد بودایی وجود دارد همچنین «توبهار بلخ» که بر مکیان متولی آن بوده اند و «دنگ بت و سرخ پته» که عنصری داستان آن را به شعر در آورده است، کتاب یوزاسف و بلوهر که صورتی از سرگذشت یودا می باشد، حضور آنها در ادب فارسی، نشانه شیخ این آئینش در جامعه آن روز می باشد.^{۱۵}

روحانیون زرتشت نسبت به مسیحیت، سنجگیری خاصی داشتند و این مانع از آن می شد که دین مسیحیت که دین رسمی



زندگی می بهره بودند و دور از رفاه، می زیستند، نفوذ می کرد و همین موبدان را بر آن داشت تا در مقابل او به جد بایستند. هنگامی که بهرام اول مانی را می کشست به او گفت: تو می خواهی زندگی را از روی زمین برچینی، اما قبل از اینکه موفق بشوی، ما تو را از روی زمین برمی چبیم.

در اواخر سلطنت ساسانیان فرقه دیگری به چشم می خورد به نام «زروانیان» که البته تلاشی بود برای حل مسئله ثنویت و رساندن آن به توحید؛ این گروه که نیروی دیگری به نام زمان معرفی می شد، زمان ازلی و لایتنانی بود و دو قوه امورا و اهریمن مقهور او بودند. یک حرکت دیگر فکری که در لایه های اجتماعی آن روز تأثیر داشته است، آیین مزدک بود. این کیش، حرکتی اصلاح طلبانه بود در مذهب و به تبع آن در اجتماع که به وسیله خسرو پرویز در یک قتل عام وحشتناک مهار شد.^{۱۱}

در یک چنین فضای آشفته فکری که در اواخر سلطنت ساسانیان وجود داشت اسلام و تفکر توحیدی آن آمد. اسلام آمد و مغ و هیرید به فراموشی سپرده شد. کعبه نمایان شد و نیایش غورشید از یادها رفت. اسلام آمد و فاصله کششگزارانه و موبدزاده از بین رفت. دیوار عظیم مالکیت های بزرگ فرو ریخت. مالیاتها برای خرج پلهوسی شاهان گرفته نشد. خورتنی ها و توشندنی ها تغییر کرد. می فروشی، خوکبانی، داد و ستد آلات قمار و ازدواج با معارم از بین رفت و تعداد زوجیات محدود شد، مردگان کفن و دفن شدند، آتش ها خاموش شدند و سحراب و مناره ها برآمدند. ایرانیان اسلام را از جان و دل پذیرفتند و بزرگترین خدمات را در طول تاریخ به آیین کردند، اما پس از نخستین قرون اسلام، پیونده از روزگار حاکمیت امویان، حوادث و سسانلی رخ داد که روح هر مسلمان آزاده ای را می آزد و آنان را نگران می کرد. ایرانیان در برابر همه عصبیت ها و بی عدالتی ها به جانبداری از آل علی (ع) و خونخواهی آنان که نخستین قربانیان وضع موجود بودند پرداختند.

حرکت اجتماعی و نظامی ایرانیان با قتل خلیفه دوم شروع می شود و در قیام مختار ادامه می یابد، طوری که اطراف مختار را موالی فارسی زبان، چنان فراگرفته بودند که در اردوگاه او کسی به عربی سخن نمی گفت. تا آنجا که یکی از علل شکست مختار، ترس یزیدگان عرب از ضد عرب بودن این نهضت بود.^{۱۲}

این حرکت با خونخواهی ابومسلم دنبال می شود و پس از گذر از جریان خرم دینان و سرخ سلمان، همزمان با قیام پردگان، به صفاریان می رسد. دو کنار این حرکت نظامی-سیاسی کارهای فرهنگی شعوبه چه در ترجمه و نگهداری متون پهلوی و چه در بنیانگذاری شعر و نثر جدید عربی چشمگیر است.^{۱۳}

صفاریان شاید از آنجا که نخستین جرقه های استقلال طلبی را به همراه دارند، قابل تعمق و دقت می باشند. یعقوب لیث از

سرزمینی به نام سیستان، سجستان، یا سیستان پرمی خیزد. سرزمینی که در هر گوشه ای از آن خاطره ای از پهلوانان «خداپناه ها» وجود دارد. سیستان در کتب زرتشتی زاد بوم خاندان کیان و محل ظهور سوشیانس، موعود زرتشت و ایرانیان بود. یعقوب لیث صفاری از چنین زمینه ای برمی خیزد، و آخرین غده را از «موفق» برادر خلیفه وقت می خورد، و هنگامی حزم بر مقابله با خلافت می کند که دیگر دیر شده است.^{۱۴}

قیام صفاریان با حکومت سامانیان به نتیجه می رسد؛ اولین حکومت مستقل ایرانی. سه قرن جنگ و خونریزی به پایان رسیده است. خلافت بی رمق عباسی، نقش تشریفاتی به خود گرفته است و اولین حکومت مستقل ایرانی با حکومت اسماعیل بن احمد سامانی حیات می یابد. مردمی که سیصد سال برای احراز هویت خویش جنگیده اند، بلافاصله به نیت و قنوین این هویت می پردازند و شاهنامه ابومنصور سی سند کتی این شتاب است و عاقبت، این روح غروشان، در پیکر فردوسی بزرگ تجلی می کند و باروی زوال نایلیر شاهنامه، تکوین می یابد. تا صواب نیست اگر بگوییم هویت ایرانی جهادی را که با فردوسی آغاز می کند در وجود حافظ به پایان می برد. در واقع باید گفت حافظ و دیوان او جهاد اکبر این ملت است، ستیز درونی شده و فرهنگی و عاطفی این ملت در ثبت و حفظ و ابراز خویشتن خویش. فردوسی جلد آغازین کتابی است که با حافظ به کمال خود می رسد.

اینک جهاد اصغر به پایان رسیده است. استقلال به دست آمده است، اما اضطکاک ها، در عمق به قوت خود و شاید بیشتر از گذشته باقی است، آتش زیر خاکستر هنوز روشن است و به طور یقین سوزانتر و تیزتر؛ چرا که این بار مبارزه درونی است، آرامش در سطح حاصل شده است، و چیزی که بتواند با روح و ملت و ذات این مردم در هم پیامیزد و این قوم را دو کنار هم جمع کند و به نیازهای انسانی، طبیعی، فرهنگی، هنری، صاطقی و ... پاسخ بدهد، هنوز به دست نیامده است و فرهنگ و روح جدیدی در تن و کالبد و پیکره او به خوبی دمیده نشده و جای نگرفته است و با تمام اندامهایش چنبت و محکم نشده است. این تکوین لحظه به لحظه در دو محور «گرایش به تشیع» در مقابل حکومت ها و محدودیت سیاسی اجتماعی صاحبان حکومت و نظام «او گرایش به رفان» شکل می گیرد، و بخند زیباست که خالق بزرگترین حماسه ایرانی، فردوسی صریحاً خود شیعه است و آن را به باذگ بلند می گوید و از گفته خود نیز دلشاده است.

زنجیره رفان که با بزرگانی چون ابوسعید ابوالخیر شکل گرفته، با همدانی ها و غزالی ها ادامه می یابد تا به مهرورزی می رسد. شیخ اشراق، عرفان و فلسفه اسلامی را با فرهنگ دیرین ایران پیوند می زند. در زمینه سیاسی، ماقیام های آل بویه را داریم؛ اوکین حرکت جمعی شیعه، و عاقبت این دو زنجیر و محور در تهافت سرداران به هم می رسد. یک تهافت شیعی



xalvat.com

عرفانی -

آشنایی با این دیوانها، یعنی آشنایی با افکار و اندیشه های شاعران بزرگ عرب. از سوی دیگر حافظ با تحقیق در کشف، از خلال بلاغت و بیان ادبی قرآن، با محتوا و خود قرآن نیز آشنا می شده است. و چون قرآن را به خوبی می شناخته، با انسانی که قرآن برای راهتمایی او آمده است نیز آشنا بوده است. همه اینها نشان می دهد که حافظ درد تعلل و اندیشه داشته است درد انسان شناسی داشته است و به دنبال پاسخ از کجا آمده ام بوده است و به معاد؛ به کجا می روم فکر می کرده است و جواب همه اینها را در قرآن می یافته است.

حافظ به طور یقین با کتاب مواقف قاموسی عضد آشنایی داشته است و این کتابی است کلامی که رنگی از فلسفه دارد و علاوه بر آن اشاره های متعدد دیوان حافظ نشان می دهد که او با تعقل فلسفی و فقهی عمیقاً انس داشته است. حافظ با کتاب عمیق طوابع الانوار میضای آشنا بوده است. اینها همه نشان می دهد که حافظ دانشمندی اهل تحقیق و بحث و کشف بوده است. طبیعی است که آشنایی با قرآن او را به آسمانها و آن سوی طبیعت پیوند داده بوده است. او در کنار همه علوم فلسفی، کلامی، فقهی با روح تجسس و تحقیق و قریحه شاعری، با تاریخ ایران، با اندیشه های ایران، و با دیوانهای شاعران ایرانی، از گذشته تا زمان خودش آشنا بوده است.

بالطبع چنین انسان وارسته و دانشمندی که دریچه هایی از شعور مطلق و آن پیکراند زلال به رویش باز بوده است، وقتی حرف می زند، تک تک واژه هایش از روی حساب، نمد، و آگاهانه است. تصویرها و مطالب شعری او این طور نیست که در عالم شاعری همین طور آمد ۵۰ قافیه پیش آورد، شعر است دیگر و ... باشد وقتی به شعر چنین انسانی نگاه می کنیم باید توجه داشته باشیم که با شوشی ها و تساهل های شاعرانه، سر و کار نداریم و به طور یقین هر تصویر و ایهام و تشبیه و حرف و کلمه باید زمینه ای، نبی و هدفی در ذهن گوینده داشته باشد تا اجازه حضور در بیت و جمله پیدا نکند. با این دید و با چنین دقتی و یا چنین شناختی از حافظ، می رویم به سراغ شواهد. حافظ توانسته تلفیقی بسیار ظریف و شاعرانه (شاعرانه به معنای شعوری کلمه) از محتوای توحیدی و قرآنی، با ظرف ایرانی ایجاد کند. و از اینجاست که ما در دیوان حافظ «دیر مغان» را داریم با محتوایی که کعبه و مسجد باید داشته باشد. «دیر مغان» را داریم با شخصیتی و محتوایی که باید یک روحانی و عالم دینی اسلامی داشته باشد. «چام چم» یا «چام جمشید» را داریم به عنوان ظرفی که نیروی پرده برانداز و غیب دان دل آشنا با ذات حق را در خود دارد، به جای دل مؤمن. برای نمونه به این شواهد توجه کنید:

دلَم ز صومعه بگرفت و خرقه سالوس
کجاست دیر مغان و شراب ناب کجا

**

من ز مسجد به خرابات نه خود افتادم
ایتم از عهد ازل حاصل فرجام افتاد

کشمکش های فکری، فرهنگی همچنان ادامه دارد تا اینکه دو قرن هشتم یکپارچگی فرهنگی جدید، سایه خود را به کالبد قوم ایرانی می افکند و این یگانگی و میاززه درونی شده و جهاد اکبر، در زبان هنری شعر حافظ جاری می شود و طلایه دار وحدت دوباره اقوام پراکنده ایرانی می گردد و جای تعجب نیست اگر بلافاصله بعد از حافظ، ما پس از قرن نهم شاهد یک سلسله حرفاتی شیعی بزرگ با وحدت سرتاسری جغرافیای سیاسی ایران می شویم.

اگر شاه اسماعیل صفوی پرچمدار یکپارچگی سیاسی و مذهبی ایران است، حافظ بزرگ، طلایه دار اتحاد و یگانگی ملی و ملعی ایران است. و جالب است که صفوی ها اولین کسانی هستند که جشنهای ملی را در کنار جشنهای مذهبی اجرا می کنند؛ مثل پربایی جشن آبریزان، نوروز و غیره. عالم آرای عباسی در تاریخ زندگی شاه عباس مواردی از این دست را بیان می کند.

ایران دوباره با صفوی ها به وحدت و اقتدار ملی - مذهبی خویش دست می یابد، پس باید زمینه های لازم ایجاد شده باشند و ملت در ناخودآگاه خود به یگانگی مطلوب رسیده باشد، که زمینه است؛ و حافظ بزرگ پیشاپیش این وقایع سختگوی این هویت جدید ایرانی - اسلامی است و درست به همین خاطر است که حافظ معیار سلیقه و پسند هر ایرانی می شود و تا طاقچه های کلیه های دور و پستهای ایران نیز می رود. و شاعر محبوب هر ایرانی از هر قشر می شود؛ چرا که ویشه در ناخودآگاه ملی و مذهبی ایرانیان دارد. اکنون می پردازیم به بررسی شواهد و دلایلی که در اثبات ادعای فوق در لایه های دیوان حافظ به چشم می خورد.

قبل از هر چیز باید به اختصار حافظ را معرفی کنیم. آن گونه که واقعیت های تاریخ نشان می دهد حافظ قبل از هر چیز انسانی دانشمند است. او انسان متفکری است که چنانچه خود را، موقعیت تاریخی و جغرافیایی خود را و اینکه در کجای زمین ایستاده است به خوبی می شناسد. حافظ سیر علمی خود را مرحله به مرحله، با درس و بحث و تفکر و استدلال و استنباط و تلاش پیگیر ادامه داده است. به عنوان مثال، حافظ در دیوان خود به کتاب کشف کشف اشاره دارد:

بخواه دفتر اشعار و راه صحرا گیر

چه وقت مدرسه و بحث کشف کشف است

کاتب اولین مقدمه دیوان حافظ به صراحت اذعان می دارد: «محافظت دوس قرآن، و ملازمت شغل تعلیم سلطان و تحشیه کشف و مفتاح و معالجه مطالع و مصباح و تحصیل قواین ادب و تجسس دوائین عرب از جمع اشعار غزلیاتش مانع آمدی (حافظ خراباتی، جلد اول، ص ۱۴۰، دکتر رکن الدین همایون فوخ)، به این ترتیب حافظ با اغانی ابوالقحج، حماسة ابوقحاف، حماسة بحتری، ابوقحاف و ابونواس و ابوالعلاء معری آشنایی داشته است.^{۱۵}



می بیتیم شاعر از صومعه روگردان است و از مسجد
گريزان، و به جای اینکه از فتنه ها به مسجد و اعتكاف در آن پناه
ببرد به کوی مغان روی می آورد و در مقابل غم ها و فشارها به
جای محراب مسجد حريم در گه پير مغان او را پناه می دهد و
سرانجام به صراحت اعلام می کند در خرابات مغان نور خدا
باقی می شود و جایی که مشکل می گشاید، کوی مغان است.
البته توجه داشته باشید که شاعر قصد تحقیر، و یا خدای نکرده،
اهانت و کفر گویی و به اصطلاح امروز روشنفکر بازی ندارد،
بلکه بین اسلام و فرهنگ دیرینه ایرانی آشتی می جوید، و این دو
را در کنار هم قرار می دهد. او معنویت، حقیقت و کلمات
حق را که باید از زبان زاهد، شیخ و عالم بشنویم، از دهان پیر
مغان جاری می سازد، و آن حرارت و بزرگی و عظمت
جوشانی را که عشق نام دارد، به جای اینکه در وجود یک فقیه و
زاهد و صوفی و شیخ بیابد، در کالبد و پیکر پير مغان متجلی
می بیند:

منم که گوشه میخانه خانقاه من است
دهای پير مغان ورد صبحگاه من است

گر پير مغان مرشد من شد چه تفاوت
در هیچ سری نیست که سری ز خدا نیست

بنده پير خراباتم که لطفش دائم است
ورنه لطف شیخ و زاهد گاه هست و گاه نیست

مرید پير مغانم ز من مرنج ای شیخ
چرا که وعده تو کردی و او به جا آورد

بنده پير مغانم که ز جهلم برهاند
پير ما هر چه کند، همین عنایت باشد

گر مدد خواشم از پير مغان عیب مکن
شیخ ما گفت که در صومعه هست نبرد

حافظ! جناب پير مغان مامن و قامت
درس حدیث عشق پر او خوان و زو شتو

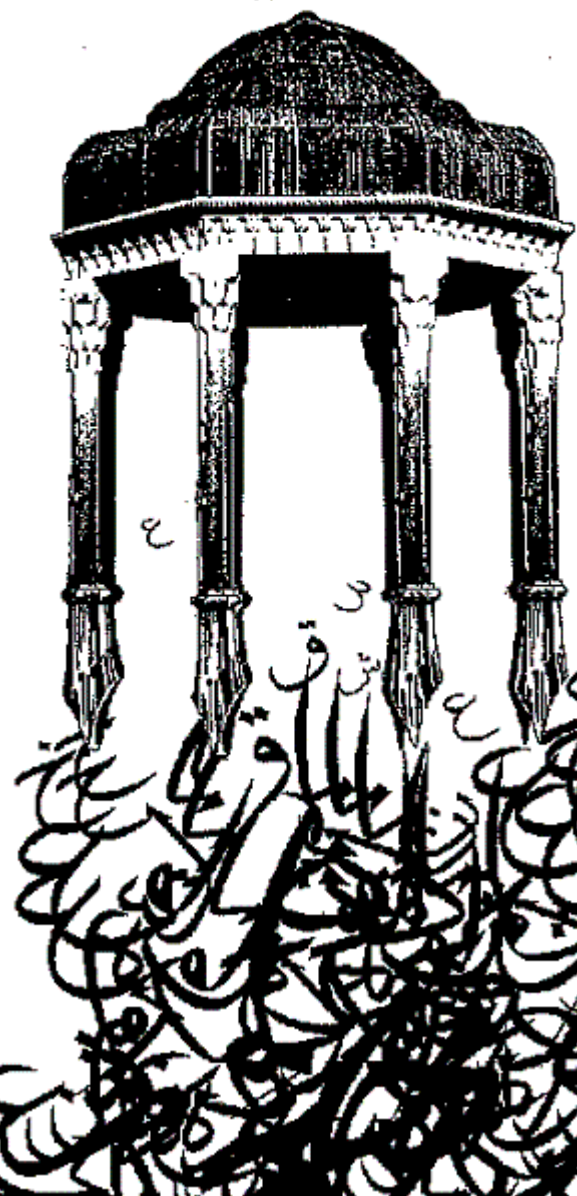
مر خدا در سر پير مغان است، لطفش دائم است و دعایش
ورد صبحگاه شاعر است، دروغ نمی گوید، قولش با عملش
یکی است، شاعر را از جهل و نادانگی می رهاند و مددگار
اوست و بالاتر از همه جناب او مامن و قفا و محبت است و درس
عشق را باید از او شنید و به او گفت؛ ارزش های والایی که
بر اساس قرآن در یک انسان کامل در یک روحانی بزرگ باید
جمع شود اینجا، در دیوان حافظ، در فلرف پير مغان جمع
می شود.

خواهم شدن به کوی مغان آستین فشان
زین فتنه ها که دامن آخر زمان گرفت

در خرابات مغان نور خدا می بینم
این عجب بین که چه نوری ز کجا می بینم

صوفی صومعه عالم قدسم لیکن
حالی دیر مغان است حوالنگاهم

ز کوی مغان رخ مگردان که آنجا
فروشنده مفتاح مشکل گشایی





اساطیر ایران، در کنار هم می‌نشانند و در فضایی کاملاً مصفا و یگانه شده، از هر دو سود می‌جوید و فرهنگ تازه پربار را نمایش می‌دهد.

یکی دیگر از ویژگیهای فرهنگ ایرانی که در شعر حافظ جا به جا موج می‌زند و به چشم می‌خورد، توجه به شادی است. شادی در یک معنای عمیق و فلسفی یعنی نشاط و امید و شور

«جام جم»، فرصت دیگری است تا حافظ فرهنگی را که از تاریخ و پیشینه خود به ارث برده است، با اندیشه تازه رنگ بزند، و بارورتر کند:

جام جهان نماست خمیر منیر دوست
اظهار احتیاج، خود آنجا چه حاجت است؟

روان نشسته ما را به جرعه ای دریاب
چون می دهند زلال خضر زجام جمت

دلی که غیب نمای است و جام جم دارد
ز خاتمی که دمی گم شود چه غم دارد

ای جرعه نوش مجلس جم، سینه پاک دار
کایینه ای ست جام جهان بین که آه از او

گوهر جام جم از کان جهانی دگر است
نر تمش از گل کوزه گران می داری

چو مستعد نظر نیستی وصال مجوی
که جام جم نکند سود وقت بی بصری

توجه داشته باشیم که جام جهان نما، در اصطلاح عرفانی، آن اتصال شهودی سالک با شعور مطلق است که در مساحت آن برده ها کنار می‌رود و غیب، آشکارا بر عارف کشف می‌شود. عارف، این گونه کل هستی را در یک کشف و شهود مشاهده می‌کند و از آن خبر می‌دهد، اکنون این وصال و صمود در جام جم تجلی می‌کند. و نیز به خاطر آوریم که جام یا جمشید از شاهان اسطوره ای نامناشه است که برای اولین بار شراب را کشف کرد و ساخت و قدرت مست کننده آن را در رفتن به عوالم دور از واقعیت مادی به استخدام گرفت، جام جم همچنین یادآور جامی است که کیخسرو داشت و در آن می‌نگریست و از آن سوی مرزها خبر می‌داد. و اکنون عنایت بکنید که حافظ چقدر زیبا و پر قدرت این سمبل و نشانه فرهنگ ایرانی را در خدمت یک حقیقت قرآنی عرفانی قرار می‌دهد، به خصوص در این بیت:

روان نشسته ما را به جرعه ای دریاب

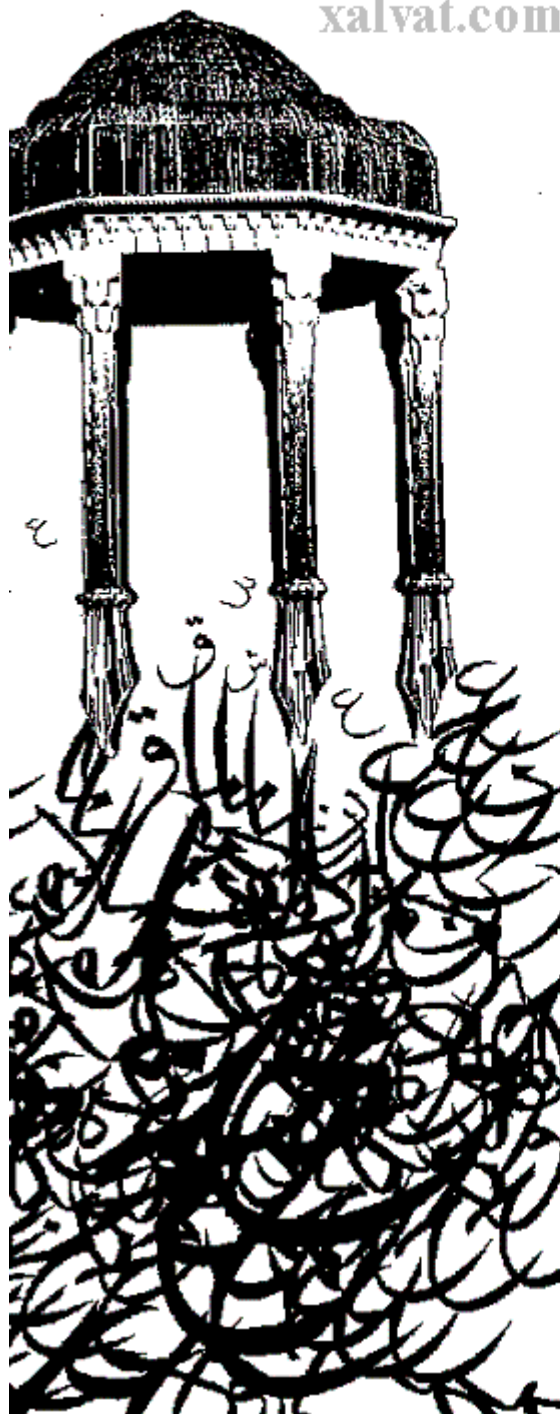
چو می دهند زلال خضر زجام جمت

یک قصه سامی، قصه خضر پیامبر (ع) را، که همراه با قرآن به این سرزمین آمده است، چقدر عالی و کنار یک سمبل فرهنگ ملی قرار داده است و زلال آب حیات خضری قرآنی را از جام جمشید آریایی، جاری ساخته است. و یاد این بیت:

دلی که غیب نمای است و جام جم دارد

ز خاتمی که دمی گم شود چه غم دارد

با مهارت تمام دو نشانه از دو فرهنگ را: «خاتم و انگشتری» را از سلیمان پادشاه و پیامبر قصص قرآن و «جام جم» را از





حیات داشتن، چنین توجهی به شادی از دیرباز در سرزمین ایران بوده است.

در کتیبه نقش رستم داریوش می گوید:

خدای بزرگی است اهورا مزدا

که شادی برای مرد آفرید

که غم را آفرید^{۱۴}

فردوسی می گوید:

چنین است رسم سرای سپنج

یکی ز تن آسان و دیگر به رنج

بر این و بر آن روز هم بگنود

خردمند مردم چرا غم خورد؟

و حافظ می گوید:

دی پیر می فروش که ذکرش به خیر باد

گفتا شراب نوش و غم دل پیر زیاد

قدح مگیر چو حافظ مگر به ناله جنگ

که بسته اند بر ابریشم طرب دل شاد

دمی با غم به سر بردن جهان بکسر نمی آرد

به می فروش دلق ما کزین بهتر نمی آرد

رسید مزه که ایام غم نخواهد ماند

چنان نماند و چنین نیز هم نخواهد ماند

بهار و گل طرب انگیز گشت و توبه شکن

به شادی رخ گل بیخ غم ز دل برکن

هر چند پیر و خسته دل و ناتوان شدم

هر گه که یاد روی تو کردم جوان شدم

حافظ از زبان پیر می فروش سفارش می کند که غم دل را

فراموش کن و یا دلی شاد قدح برگیر و سماع ترائه می کن! چرا

که دل شاد و پر نشاط را به ابریشم طرب بسته اند، در نظر او

تمام جهان آرزو آن را ندارد که آدمی لحظه ای غمگین و افسرده

باشد و اگر گرد ملالی هم هست بشارت می دهد که به زودی

آیه های حیات و نشاط و تازگی بهار، این کلدورت را خواهد

شست و انسان را به شادی رخ گل به تلاش و حرکتی نو و تازه

بر خواهد انگیزخت، و خود هر چند که در جریان زندگی افسرده

و خسته دل و ناتوان می شود، اما با یاد روی «او» جوانی به دست

می آورد و ناتوانی و ضعف را از روح پر نشاط خود دور می کند.

البته ممکن است به ذهن خواننده برسد که در کل دیوان حافظ

ملودی اندوه چیره است تا ریتم شاد و پر تحرک، این بحث

دیگری است که باید در جای خود به آن پرداخت. در کل میگویم

که اگر در دیوان حافظ غمی نیز باشد، غمی است که در نهایت

به حرکت و شادی می انجامد، همان جمله بهتون که گفته

است: «من از غم هایم شادی خواهم آفرید». و باز تذکر

می دهیم که شادی دیوان حافظ یعنی دعوت به زندگی، نشاط،

حیات و امیدواری و پرهیز از پأس و طسردی.

اینک بیت هایی را که در آنها آشنایی عمیق حافظ با اندیشه ها

و فلسفه ها و بینش های کهن ایرانی مشهود است، تقدیم

خدمت خواننده عزیز می کنم:

حافظ! شکایت از غم هجران چه می کنی

در هجر و وصل باشد و در فطمت است نور

در این بیت اساس فلسفه مانی که فطمت نور را یلعبد و در

خود اسیر کرد، کاملاً خود را نشان می دهد. این بیت به آشنایی

حافظ با مانی تصریح می کند:

اگر یاور نمی داری رو از صورتگر چین پرس

که مانی تمسخر می خواهد ز نوک کلک مشکینم

تمی خواهم بگویم که حافظ در صدد بیان فلسفه های

اعتقادی ایران باستان است، می خواهم بگویم این ابیات نشان

دهنده آشنایی و توجه ذهنی حافظ به این رنگ و زمینه است. در

رابطه با مهرپرستی توجه کنید. به تمابیری چون: «عابدان

آفتاب»، «طریقت مهر» و «مهر آیینی» و ...

«عابدان آفتاب» از دلیر ما خافند

ای ملامت گو خدا را رو بمین آن رو بین

ز دوستان تو آمرخت در «طریقت مهر»

سپیده دم که صبا چاک زد شمار سیاه

بر دلم گر ستمهاست خدایا میسند

که مکدر شود آیین مهر آیینم^{۱۵}

دیوان حافظ مالا مال از مغ، مغان و متبجچه و عناصر به

جای مانده از ایران کهن است که حافظ به هنرمندی از آنها بهره

می گیرد:

به باغ تازه کن آیین دین زردختی

کنون که لاله پراخ وخت آتش نمرود

درواه عشق و سوسه اهرمن بسی ست

پیش آئی و گوش دل به پیام سروش کن

قدم من به خرابات جز به شرط ادب

که ساکنان درش محرمان پادشهند

اکنون مختصری در رابطه با شاهنامه و حافظ حرف

می زنم، تا اگر می گویم شاهنامه در حافظ درونی شده و

استحاله یافته است، و اگر می گویم شاهنامه جلده آقازین

کتبی است که با حافظ به پایان می رسد، خواننده خود داد بدهد

که این ادعا چه اندازه می تواند مصیب باشد.

شاهنامه از زبان رستم می گوید:



شاهنامه آواز بلبل را سخن گفتن پهلوی می داند:

نگه کن سحرگاه تا بشتوی

ز بلبل سخن گفتن پهلوی

بهین نامه، ص ۳۷۳

حافظ:

بلبل زشاخ سرو به گلبانگ پهلوی

می خواند دوش دوس مقامات معنوی

مرغان باغ قافیه میبختند و بذله گوی

تا خواجه می خورد به غزلهای پهلوی

آنجا که سیاهوش کشته می شود، شاهنامه در عزاداری آواز
بریدن گیسو حرفه می زند:

همه بشدگان موی کردند باز

فری گیس، مشکین کمند دواز،

پروید و میان را به گیسو بیست

به ناخن گل و از جوان را به نخست

ابتک همین تصویر از زمان حافظ:

گیسوی چنگ بیرید به مرگ می تاب

تا حریفان همه خون از مزه ها بگشایند

گاهی چنان شاهنامه در حافظ درونی می شود و رسوب
می کند که قهرمانهای داستانهای شاهنامه به جای ارزش ها و
شخصیت های معنوی و روحی حافظ می نشینند:

گوی خویی بردی از خوبان خلق شاد باش

جام کیخسرو طلب کافر اسباب انداختی

سوختم در چاه صبر از بهر آن شمع چگل

شاه ترکان فارغ است از حال ما کو رستمی

شاه ترکان از پسندید و به چاهم انداخت

دستگیر از نشود لطف نهفتن چه کنم

حافظ بسیاری از واژه ها و کلمات و اسم های قهرمانان و
سمبل های خود را از شاهنامه برمیگزیند؛ و مطالعات عمیق
خود را از تاریخ کشور و میهنش در شعرش منعکس می کند.
البته در این موضوع شواهد فراوان است. از بابت نمونه:

آیین سکندر جام می است، پشگر

تا بر تو عرضه دارد، احوال مسلک دارا

حافظ! از حشمت پرویز دگر قصه بخوان

که لبش جرعه کش خسرو شیرین من است

زمین بنده و چرخ یار من است

سر تاجداران شکاو من است

همم دین و هم نره ایزدی ست

همم بخت و نیکی و هم بخردی ست

شب تار جویبند کین منم

همان آتش تیز بر زمین منم

بهین نامه، ص ۴۷

و ستم خود را آتشکده خراسان که از آن کشاورزان بوده است

می داند، اکنون همین تصویر را در شعر حافظ ببینیم:

از آن به دیر مقامم عزیز می دارند

که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست

سینه گو شعله آتشکده فارس بکش

دیده گو آب رخ دجله بغداد بپر

ملاحظه می شود که تصویر در زبان حافظ چقدر درونی شده

و دل او در هم آمیخته است. در مورد گذشته شدن و از آفرینش

و سر هستی شاهنامه و حافظ هر دو حرف زده اند:

به تو ده یک روز نوبت پدر

سزد کو تو نوبت رسد بر پسر

چنین است و رازش نباید پدید

نیایی بخیره چه جویی کلید؟

بهین نامه، ص ۱۶۹

حافظ می گوید:

حلیت از مطرب و می گو و راز دهر کمتر جو

که کس نگشود و نگشاید به حکمت این معمارا

از هر طرف که رستم جز وحشتم نیفزود

ز تهار از این بیابان وین راه بی نهایت

در رابطه با تأثیر فلک، چرخ، روزگار، آفتاب و ... در

زندگی و سرنوشت انسان، شاهنامه در از دست رفتن سهراب

به همان اضمحالی پناه می برد که حافظ در از دست دادن پسر

جوان خود:

بدو گفت کاین بر من از من رسید

زمانه به دست تو دادم کلید

تو زین بی گشاهی، که این گویشت

مرا پر کشید و به زودی بکشست

بهین نامه، ص ۱۶۱

حافظ:

آه و فریاد که از چشم حسود مه و چرخ

در لحد ماه کمان ابروی من منزل کرد

نزدی شاه رخ و قوت شد امکان، حافظ!

چه کنم، بازی ایام مرا غافل کرد



قدح به شرط ادب گیر ز آنکه ترکیش
ز کاسه سر جمشید و بهمن است و قباد

شوکت پور پشننگ و تیغ عالمگیر او
در همه شهنامه ها شد داستان انجمن

شکل هلال هر سر مه می دهد نشان
از افسر میامک و ترک کلاه زو

تکیه بر اختر شب دزد مکن کاین عیار
تاج کاووس ببرد و کمر کیخسرو

محترم دار دلم کاین مگس قندپرست
تا هوا خواه تو شد فر همایی دارد

شاعری چون حافظ وقتی خواننده را به نمایش احوال ملک دارا دعوت می کند، مطمئناً خود با حوصله فراوان آن احوال را، با تمام ابعادش: تاریخ، اسطوره و ادیان اش و... مطالعه کرده است و سند آن، حضور موج اسطوره های ایرانی و حقایق تاریخی در شعر اوست. او حشمت پیردرفته پرویز را به چشم دیده، کاسه سر جمشید و بهمن و کیقباد را در لای لای تاریخ باز یافته است، همه شهنامه را به دقت زیر و رو کرده است تا بتواند، تاریخ سرزمینش را بشناسد، تا بداند که در کجای زمین ایستاده است، تا ریشه های خود را باز یابد و گرایش های فکری، ملیتی، ملی ملتش را دریابد، و دوست همین کتجکاو و شناخت از اقتدار با شکوه گذشته، سینه او را مالا مال حسرتی بمن تلخ کرده است.

xalvat.com

پانویست ها

۱. داریوش آشوری، تعریف ها و مفهوم فرهنگ
۲. دکتر معین، مزد پستان و ادب فارسی، ص ۲۸
۳. همان، ص ۳۶
۴. همان، ص ۴۰
۵. دکتر عزیز الله بیات، کلیات تاریخ و تمدن ایران پیش از اسلام
۶. دکتر محمد معین، مزد پستان و ادب فارسی
۷. همان، ص ۱۰۶
۸. همان، ص ۱۰۸ و ۱۰۹
۹. دکتر زرین کوب، تاریخ ایران بعد از اسلام، ص ۱۶۹.
۱۰. همان، ص ۱۷۰.
۱۱. همان، ص ۱۸۱
۱۲. همان، ص ۳۵۸
۱۳. دکتر فیض الله صفا، فرهنگ ایرانی و نشر جهانی آن
۱۴. دکتر زرین کوب، تاریخ ایران بعد از اسلام
۱۵. دکتر زرین کوب، از کوچ و زندان
۱۶. کنت، فارسی باستان، ص ۱۳۸

